

فصل ۱۶

(۱۹۹۴–۲۰۰۱)

«و آنها شمشیرهای خود را به خیش‌های گاوآهن و نیزه‌های خود را به داس تبدیل خواهند کرد.امتی بر امت دیگر شمشیر نخواهد کشید و دیگر جنگ را نخواهند آموخت.»۱
سال‌های جوانی و میانسال‌ی‌ام در جنگ گذشت. به عنوان یک جوان در پالماخ داوطلب شدم، در واحد سربازان مخفی خدمت کردم و در دهه پنجاه به‌عنوان یک افسر اطلاعات به کار خود ادامه دادم، به عنوان نماینده موساد و به عنوان وابسته نظامی ارتش اسرائیل در ایران در دهه شصت و یکی از رابطان نظامی، اقتصادی و سیاسی بین دو کشور بودم. اما همیشه در رؤیای برقراری صلح بودم^۲ و به بعد از آن فکر می‌کردم. می‌دانستم که چنین روزی خواهد آمد و آن وقت تاجرانی صاحب‌نظر جای افسران نظامی را خواهند گرفت. همیشه

اگوست سال ۱۹۹۳ اطلاعاتیهایی درمورد مذاکرات پنهانی اسرائیل با فلسطینی‌ها منتشر شد^۳. با تمام وجود اعتقاد داشتم که ما در قبال فرزندان و نسل بعدی خود در مورد توافقاتی که با فلسطینی‌ها انجام می‌دهیم تا شاید صلح برقرار شود، مسئولیم. گفتوگوهای طولانی با خاشقچی در مورد امکان برقراری صلح داشتم. در آن دوره او در لیبی زندگی می‌کرد و با

ادعاهایش بیازماییم. این طور که من می‌بینم آن روز دور نیست و آنها خودمختار خواهند شد. علاوهبر این اکنون آنها به تاجار خارجی و کارآفرینانسی نیاز دارند که می‌دانند چگونه نیرو و سرمایه‌شان را در کشوری که در استانه تشکیل‌شدن است، سرمایه‌گذاری کنند.»

خاشقچی رفت و درخواست کرد با عرفات ملاقات کند. روابط بین این دو خیلی خوب

سال‌های جوانی و میانسال‌ی‌ام در جنگ گذشت. به عنوان یک جوان در پالماخ داوطلب شدم، در واحد سربازان مخفی خدمت کردم و در دهه پنجاه به عنوان یک افسر اطلاعات به کار خود ادامه دادم، به عنوان نماینده موساد و به‌عنوان وابسته نظامی ارتش اسرائیل در ایران در دهه شصت و یکی از رابطان نظامی، اقتصادی و سیاسی بین دو کشور بودم. اما همیشه در رؤیای برقراری صلح بودم و به بعد از آن فکر می‌کردم.

«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی – امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل – ۱۰۰

زمان‌های صلح



همکاری یک شرکت بزرگ ایتالیایی کارخانه‌ای برای تولید لوله‌های نفت و آب تأسیس کرده بود. او در ارتباط مستقیم با رهبر این کشور، ژنرال معمر قذافی بود. این ارتباط به این دلیل مستقیم بود که قذافی عاشق نبیله دختر خاشقچی شده بود و می‌خواست با او ازدواج کند.

در یکی از گفت‌وگوهایی که بین ما صورت گرفت درباره این موضوع صحبت کردیم که چگونه می‌توانیم به پیشبرد صلح کمک کنیم. خاشقچی پیشنهاد داد که به تونس سفر و با پاسر عرفات ملاقات کند. از این پیشنهاد هیجان‌زده شدم. به او گفتم: «رفتن پیش او فرصتی است برای ما تا صداقت او را در

نبود. خاشقچی تعریف می‌کرد که عرفات او را برای تولید لوله‌های نفت و آب تأسیس کرده می‌کند. با این وجود رئیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین موافقت کرد در تونس با او ملاقات کند. بعدها خاشقچی این دیدار را این‌گونه تعریف کرد:

«عرفات من را در دفترش پذیرفت در حالی که یک لباس معمولی زیتونی‌رنگ پوشیده بود و یک تیانچه به کمر بسته بود. او مرا در آغوش گرفت و بوسید و من به سمت او رفتم. لباسم را باز کرده و سینه‌ام را نمایان کردم: تو فکر می‌کنی من خانم چون با اسرائیلی‌ها معامله می‌کنم. اگر این‌طور است اکنون من در مقابل تو هستم، من را اینجا و الان بکش. عرفات از

پاورقی

نمایش من غافلگیر شد و سعی کرد من را آرام کند. در آخر، این ملاقات با آرامش به پایان رسید. به عرفات گفتم: اکنون که شما قصد دارید یک کشور برای خودتان داشته باشید من قصد دارم از تجارب و توان خودم به شما کمک کنم. او از این پیشنهاد من استقبال کرد. چراغ سبزی برای آغاز طرح صلح گرفتم. به او اب در غزه. او از این دو پیشنهاد هیجان‌زده شده بود. قبل از این که خارج شوم دوباره همدیگر را در آغوش گرفتیم و یک چک برای کمک در دستان او گذاشتم. اولین کمک برای ساخت زیرساخت‌های اقتصادی فلسطین.»

پانوشته‌ها:

۱. م. ایه ۳ از باب ۴ کتاب «میکای نبی». کتاب «میکای نبی» یکی از متون مقدس یهودیان و ابیای که نیمرودی در ابتدای این فصل از آن استفاده کرده یکی از آیات مشهور این کتاب است که به جایگزینی صلح با جنگ و آبادانی با

وبرانی در زمان رسیدن موعود اشاره دارد.

۲. م. چیزی که نیمرودی به عنوان یک صهیونیست متعصب و یکی از افسران ردیه‌الای ارتش اسرائیل به‌عنوان «صلح» از آن یاد می‌کند؛ یعنی پذیرش و به رسمیت شناختن اشغال سرزمین فلسطین توسط صهیونیست‌ها. صهیونیست‌ها با مهاجرت سازمان‌یافته به سرزمین فلسطین و همراهی و همکاری انگلستان زمین مرده فلسطین را اشغال و حکومت جعلی خود را در آن تأسیس کردند. آنها نه‌تنها مقاومت و دفاع فلسطینیان از خانه و زمین‌شان را سرکوب کردند بلکه حتی چشم به سرزمین‌های دیگر دوختند و رسماً از تصرف اراضی مابین دو رودخانه نیل تا فرات و تشکیل اسرائیل بزرگ سخن گفتند. ریشه جنگ و ناآرامی در منطقه غرب آسیا را باید در همین نقطه یعنی حضور و شکل‌گیری رژیم جعلی اسرائیل جست‌وجو کرد. در واقع «صلح» واژه‌ای بیگانه با نیمرودی و رژیم صهیونیستی است. هرا آنان باشند اشغال و کشتار هم هست و هیچ صلحی وجود نخواهد داشت.

۳. پیمان اسلو با نام رسمی «پاینه اعلام اصول اولویت‌های موقت دولت خودگردان (فلسطین)»، نخستین موافقت‌نامه وروروی دولت رژیم صهیونیستی و سازمان آزادی‌بخش فلسطین (س‌اف) بود که در سال ۱۹۹۳ به امضای دوطرف رسید. پیمان اسلو تلاشی برای تعیین یک چارچوب مشخص بود که به سازش کامل فلسطین با رژیم صهیونیستی بپنجامد و از این حیث خیانت به آرمان فلسطین و به رسمیت شناختن حق اسرائیل در اراضی فلسطینیان به حساب می‌آمد. مذاکراتی که منجر به امضای این پیمان شد، به‌طور مخفیانه در اسلو پایتخت نروژ با نقش‌آفرینی مؤثر محمود عباس (ابومازن، رئیس فعلی تشکیلات خودگردان) صورت گرفت و در ۲۰ اوت ۱۹۹۳ به پایان رسید. این پیمان به‌طور رسمی در ۱۳ سپتامبر ۹۳ در واشنگتن د‌سی با حضور پاسر عرفات (رئیس پیشین تشکیلات خودگردان)، اسحاق رابین (نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی) و بیل کلینتون (رئیس‌جمهور وقت آمریکا) به امضا رسید. حدود ۲۶ سال پس از آن سام ابوشرف مشاور پاسر عرفات (رئیس پیشین تشکیلات خودگردان) از نقش محمود عباس در امضای توافق تنگین اسلو و ترور عرفات پرده برداشت. ابوشرف به پایگاه خبری عرب‌زبان «شهاب» گفت: «کمینه خیانت عالی به ریاست محمود عباس و عضویت نیل شد و برخی دیگر در تونس تشکیل شد و به همراه برخی از اعضای کمیته مرکزی فتح فشار زیادی به پاسر عرفات برای امضای پیمان اسلو وارد کردند. اینها از موضوعی که عرفات بسیار بر روی آن حساس بود یعنی رؤیای ایجاد دولت مستقل با حاکمیت کامل برای ملت فلسطین، بهره بردند و به‌دلیل بازی با آن بودند. عرفات در این دام افتاد و آنها وی را به سمت آن سوق دادند، زمانی که عرفات حقیقت را فهمید و تصمیم به مقاومت علیه اسرائیل گرفت تصمیم به ترورش گرفتند… ترور عرفات با همکاری افرادی صورت گرفته که در توطئه و نقشه‌ریزی‌های خود غوطه‌ور بودند و عرفات را به اسلو کشاندند. همان کسانی که به آمریکא تکیه دارند»

«سید عزیز»: زندگی‌نامه خودگفته شهید سیدحسن نصرالله – ۶ حمید داوودآبادی

خاطراتی از سید عباس موسوی و مبارزات



می‌آمد که به اتفاق هم، به جایی زیبا برای استراحت برویم- ولو یک بار پس از چندین ماه- پنج دقیقه بعد از نشستن و آرامش، خسته می‌شد و ما را صدا می‌کرد تا با یکدیگر بنشینیم و آن‌وقت شروع به طرح مشکلات مسلمانان و جنبش اسلامی می‌کرد و آن‌وقت استراحت هم به یک جلسه کاری و بحث و گفت‌وگو تبدیل می‌شد.

سیدعباس رزمندگان را بسیار دوست داشت و آنها نیز او را دوست داشتند. به شهدا عشق می‌ورزید و مدام از شهادت سخن می‌گفت و در طلب آن برای خویش بود و خوب می‌دانست که شهادت به او نزدیک است و در آن‌زمان با من صحبت می‌کرد. شهادتش موجب انقلابی شد و منجر به تحول روحی بزرگی در داخل حزب‌الله گردید که حزب‌الله را در برابر مرحله‌ای قرار داد تا حرکت تازه‌ای را آغاز کند. به حق، حزب‌الله با حیات و شهادت او بود که ساخته و مستقر شد.

به پیشنهاد رئیس سابق مجلس نمایندگان نیوت گینگریج^۱، شروع به فیلمبرداری فیس بوکی از فعالیت‌های روزانه ترامپ در مورد موضوعات پرطرفدار کردم. این- ویدئوها در فضای مجازی پخش شد و پوشش خبری سنتی را به خود اختصاص داد و قبل از برگزاری جلسات حزبی آیووا به بیش از هفتاد و چهار میلیون بازدید رسید.

برای این طرح، بودجه ۴۰۰۰۰۰ دلاری به من داده شد، اما فقط ۱۶۰۰۰۰ دلار خرج کردم زیرا حامیان، ویدیوها را سریع‌تر از آنکه ما پولی

کم؟»^۲ لاوندوفسکی به من اطمینان داد که یک عمل عالی انجام دادیم. اما نشانه‌هایی وجود داشت که نشان می‌داد مشکل در حال ایجاد است. من و پارسکال یک ابزار مشترک ساختیم تا به بسیاری از کسانی که احتمالاً برای اولین‌بار در انتخابات حزبی شرکت می‌کنند، کمک کنیم تا نزدیک‌ترین مکان را پیدا کنند.

ما از لاوندوفسکی فهرست رای‌دهندگان خود

بر آیووا را خواستیم، که او قبلاً به من گفته بود

شامل هشتاد هزار ایمیل است. وقتی پارسکال

فهرست را دریافت کرد، با نگرانی با من تماس

خاطرات «جرد کوشنر» داماد دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا– ۲۰

ادامه رقابت انتخاباتی در ستاد ترامپ

دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان



گرفت: فایل داده تقریباً بیست‌هزار نام داشت و کیفیت فایل اشغال بود.

یک هفته قبل از برگزاری انتخابات حزبی، ترامپ اعلام کرد که قصد دارد از مناظره قدمتایی فاکس‌نیوز در شهر دموین^۳ صرف نظر کند، زیرا قرار بود مگین کلی گراننده باشد. ایلز با بیانی کنایه‌آمیز پاسخ داد: «ما از یک کانال مخفی دریافتیم که آیتالله {خامنه‌ای} و پوتین هر دو قصد دارند در صورت رئیس‌جمهور شدن دونالد ترامپ، هنگام ملاقات با او، رفتار ناعادالانه‌ای داشته باشند.»

اما وقتی ترامپ به سیم آخر زد و مگین کلی را «خبرنگار خداحه می‌سومی که بدون رودربایستی در کاری که انجام می‌دهد، خوب نیست» خطاب کرد، ایلز نسبت به رتبه‌بندی بدی که ناشی از تحریم ترامپ بود عصبی شد و ترامپ را به مذاکره دعوت کرد. مثل دو دوست قدیمی بود که به‌دلیل یک راه خروجی از موقعیت بودند و نمی‌خواستند تنش بیشتر شود. ترامپ قصد داشت به‌جای مناظره فاکس‌نیوز، یک گردهمایی برای جمع‌آوری پول برای کهنه سربازان برگزار کند. ایلز موافقت کرد در ازای شرکت در مناظره،

خاطر هیچ شرکتی در جنگ داخلی نداشتیم.

طبعاً در ذهنم خاطرات خاصی از دوران جنگ داخلی، مثل هر جنگ دیگر مانده است. یعنی از خانه‌ای به خانه دیگر فرار می‌کردیم و چند ماه در خانه‌ها به‌طور آشفته و نگران، می‌ماندیم. زیرا موقعیت مکانی خانه ما طوری بود که نمی‌توانستیم وارد یا خارج شویم. برای این که رو در روی خط آتش بود. منزل ما در منطقه بیروت شرقی، در خط مقدم بود و ماه‌های طولانی را داخل آن خانه گذرانیدیم؛ یعنی از خانه خارج نمی‌شدیم و اخبار را از رادیو دنسبال می‌کردیم. طبعاً من در آن‌زمان از وقت استفاده کرده، کتاب‌های زیادی خواندم. یادم می‌آید که در آن‌زمان توجه ویژه‌ای به تفسیر «سیدعبدالله شبر» داشتم. همه خانواده‌مان در تفسیر جریان هیچ مشارکتی نداشتند. یعنی خانه ما از ورود به آن جنگ اجتناب می‌کرد.

البته این را هم بگویم که در آن جنگ‌ها، هیچ جنبش اسلامی شرکت نداشت. یعنی فقط احزاب کمونیستی، ملی گرا، بعثی و گروه‌های فلسطینی بودند که همگی جزو گروه‌های چپ بودند. جنبش امل در آن‌زمان بسیار بسیار ضعیف بود. یعنی اصلاً تشکیلاتی اسلامی وجود نداشت که بخواهد وارد جنگ شود.

حسب وزندان

من در دوران سخت در عراق، فرار کردم. ممکن است بسیار عادی بنماید اگر بگویم که از عراق فرار کردم. در نبرد اقلیم المنصاح هم در محاصره واقع شدم، اما در هیچ جایی بازداشت نشدم.

و حالا آقا حمید کوش کن!

من در هیچ جایی جز ایران و در جمهوری اسلامی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، بازداشت نشدم. برای‌تان بگویم که در سال ۱۹۸۲م (۱۳۶۱ش) تصمیم گرفتم به قم بروم. در ابتدا بدون خانواده و به تنهایی رفتم. در هواپیمای چندین نفر لبنانی بودیم. در هواپیمای و در میان لبنانی‌ها، یک نفر بود که ریشش را تراشیده بود و همراه دختر غیرمحببه‌ای بود. آن‌زمان در ایران موضوع حجاب مطرح نبود. وارد فرودگاه مهرآباد که شدم، دیدم مسئول امنیتی فرودگاه که برای بازرسی ما ایستاده بود، گردنبدن طلا به گردنش بود و ریشش را هم تراشیده بود. گفتم که را که یی حجاب بودند یا ریش‌شان را تراشیده بودند، به ساگی گذاشتند رد نشوند و من را که با لباس روحانی بودم و چند

سیدعباس رزمندگان را بسیار دوست داشت و آنها نیز او را دوست داشتند. به شهدا عشق می‌ورزید و مدام از شهادت سخن می‌گفت و در طلب آن برای خویش بود و خوب می‌دانست که شهادت به او نزدیک است و در آن‌زمان با من صحبت می‌کرد. شهادتش موجب انقلابی شد و منجر به تحول روحی بزرگی در داخل حزب‌الله گردید که حزب‌الله را در برابر مرحله‌ای قرار داد تا حرکت تازه‌ای را آغاز کند.

صفحه ۱۰
دوشنبه ۲۰ مهر ۱۴۰۵
اول جمادی‌الاول ۱۴۴۸ – شماره ۲۴۲۵۸

۵ میلیون دلار به یک سازمان کهنه‌سربازان به انتخاب ترامپ اهدا کند.

ایلز این‌ها را پیش روپرت مرداک برد، او به ایلز گفت: «به هیچ وجه!» ترامپ از من خواست تا با روپرت صحبت کنم و از او بخواهم توافق را تأیید کند. من با روپرت تماس گرفتم و پیشنهاد دادم که این یک برد-برد-برد خواهد بود: کهنه‌سربازان^۵ میلیون دلار دریافت خواهند کرد، فاکس‌نیوز رتبه‌بندی بزرگی دریافت خواهد کرد و ترامپ می‌تواند اعلام پیروزی کند. «دیوانه‌ای؟» روپرت فریاد زد. «وقتی شروع به پرداخت پول به یک نفر می‌کنم، باید به همه پول بدهم تا در مناظره حاضر شوند. نه. پاسخ منفی است.» او این را گفت و به‌طور ناگهانی تماس را پایان داد. آن شب که ما در آیوواا فرود آمدیم، ترامپ از مناظره صرف‌نظر کرد و میلیون‌ها دلار برای کهنه‌سربازان جمع‌آوری کرد و از آینده فاکس‌نیور به نفع خود استفاده کرد.

صبح روز انتخابات حزبی، نظرسنجی دومین رچیستر^۶ الگوی درجه یک در آیووا، گزارش داد که ترامپ پنج امتیاز از تد کروز-سناتور تگزاس^۷ جلوتر است. ترامپ از ایوانکا که پسر ما تودور در شش‌ماهه باردار بود، خواست بود تا در یکی از بزرگ‌ترین محل‌های انجمن در این ایالت، در کنار کروز و سناتور کنتاکی، رند پل^۸ صحبت کند، در حالی‌که او در محل دیگری سخنرانی می‌کرد.

وقتی به مرکز همایش دابل تری^۹ در سدار ریپدز^{۱۰} رسیدیم، جایی که بیش از ۲۵۰۰ رای‌دهنده از ده‌ها حوزه گرد هم آمده بودند، همه کمپین‌های دیگر غرقه‌های بزرگی داشتند که توسط گروه‌هایی از داوطلبان اداره می‌شد. آنها پوسترهای جذابی را به نمایش گذاشته بودند و انبوهی از کالاهای تبلیغاتی را هدیه می‌دادند. من و ایوانکا نتوانستیم حتی یک کارمند ستاد انتخاباتی ترامپ را در آنجا پیدا کنیم. با لاوندوفسکی تماس گرفتیم، او قول داد تیمی در راه است، اما از صدای نامیدانش می‌شنیدم که مطمئن نیست چطور می‌خواهد

این اتفاق بیفتد.

از دستیار کمپین که ما را همراهی می‌کرد، زنی از آریزونا^{۱۱} به نام استفانی گریشام^{۱۲}، خواستم که طرف دیگر میز ورق‌بازی خالی را بگیرد. ما آن را به در ورودی بردیم و یک صفحه نمایش موقت راهاندازی کردیم. در حالی که ایوانکا با طرفداران دست می‌داد و عکس می‌گرفت، من و گریشام دیوانوار به‌دنبال دستورالعمل‌های انجمن ویژه سیاست می‌گشتیم. اطلاعاتی که اکثر مردم هنگام آمدن به میز ما درخواست می‌کردند. این فقدان حرفه‌ای بودن در مه‌ترین آزمون تا به امروز، نشانه اطمینان بخشی از مدیریت لاوندوفسکی نبود.

پانوشته‌ها:

۱. Newt Gingrich
۲. Des Moines Register
۳. Des Moines Register منبع شماره یک برای اخبار دموین و آیووا، سیاست، تجارت، کشاورزی، ورزش و سرگرمی آیووا است.
۴. Texas senator Ted Cruz
۵. Kentucky senator Rand Paul
۶. DoubleTree
۷. Cedar Rapids
۸. Arizona
۹. Stephanie Grisham

در دوران شدت جنگ داخلی در دهه ۷۰ میلادی لبنان، از خانواده ما کسی در این جنگ شرکت نداشت. برای این که ما بچه‌ها سن کمی داشتیم و کسی از ما در آن جنگ شرکت نکرد. پدرم نیز هیچ ارتباطی با این جنگ نداشت و تمام هم‌وغمش این بود که کار کند تا بتواند شکم ما را سیر کند، درس بخوانیم و زندگی کنیم. به همین خاطر هیچ شرکتی در جنگ داخلی نداشتیم.

وارد جنگ با رژیم صهیونیستی شوند، اما در اثر شرایط منطقه‌ای و ساختگی و الی آخر، کار سیاه محدود به آموزش، بسیج، آماده‌سازی و کمک به لبنانی‌ها شد و مستقیماً در جنگ وارد نشدند. حوزه علمیه ما اولین جایی بود که از سپاه استقبال کرد. ما حوزه را تعطیل کردیم و همگی در سپاه بسیجی شدیم و اولین نفر از ما، شهید سیدعباس موسوی بود. تقریباً مدت شش ماه که جنگ با اشغال‌گران در لبنان جریان داشت. حوزه به‌طور کامل تعطیل شد و ما در کار با سپاه فراغت پیدا کردیم. شهید سیدعباس در اولین دوره آموزش، به سپاه ملحق شد و من و دیگر برادران نیز در دوره آموزشی بودم. بعد از آن هم همراه سپاه، در قسمت پرسنلی کار را شروع کردم.

این قضایا مربوط به اولین گروهی است که از ایران آمد و فرمانده آنها حاج «احمد موس‌لیان» بود. البته من با حاج احمد آشنا نشدم؛ برای این که اصلاً چند روز بیشتر در لبنان نماند.

من همراه با سپاه مشغول به کار در پرسنلی شدم. یعنی در کار پذیرش داوطلبان و تشکیل پرونده‌ها. به‌طور کلی این دستگاه مشکل بود از دو ایرانی و دو لبنانی. یعنی من و یک نفر دیگر از لبنانی‌ها که شهید شیخ «یاسر کورانی» بود. ما، در کار پذیرش و تحقیق و ارزیابی بودیم. یعنی با عضویت نیروهای لبنانی اموافقت می‌کردیم و ی‌ارد می‌کردیم. بعدها تشکیلاتی در بقاع شروع به کار کرد و من مسئول آموزش عقیدتی در بقاع شدم. در این مسئولیت، در یک دوره چندماهه مشغول شدم و بعد از این مسئول بسج در منطقه بقاع شدم. طبعاً تشکیلات جدیدی در شد شده بود که در آن کار می‌کردند؛ یعنی در یک تشکیلات کار می‌کردند در ترتیبی جدید یک منطقه و مسئول منطقه را مشخص کردند و من اولین مسئول منطقه در بقاع بودم که برای چند سال در آن باقی ماندم.

پانوشت:

۱- در- اوایل دهه ۴۰ و هنگام نخست‌وزیری «میرحسین موسوی»، وزارت اطلاعات هنوز تأسیس نشده بود و امور امنیتی و اطلاعاتی کشور، در واحدهای «تلاعات» و «نخست‌وزیری» و «مستقبل خسرو قنبری تهرانی» و «سعید حجابیان کلنی» انجام می‌شد. ظاهراً این افراد که از فعالیت‌های سپاه پاسداران نازحت بودند، برای پی‌بردن به اطلاعات و فعالیت‌های نیروهای مرتبط با سپاه، دست به این اقدام زدند.